

# قربانیان جنگ در جبهه کوچک خانه



گزارش روز



روزنامه نگار  
سکینه تاجی

ازدواج سنگ بنای رابطه‌ای است که زن و مرد به امید داشتن روزهایی طلایی و سرشار از خوشبختی آن را آغاز می‌کنند. افرادی که به‌دنبال تاهل پامی گذرانند، با شروع شراکت در همه جنبه‌ها، سعی می‌کنند کنار هم به آرامش برسند، اما گاهی معادلات با هم جور در نمی‌آید و زندگی مشترک ره به جایی می‌برد که بویی از آرامش به‌خود نمی‌گیرد و خانه به جبهه جنگی بدل می‌شود که حریفان با توسل به هر فنی قصد فائق آمدن بر دیگری دارند. تنش، عصبانیت، جروبحث‌هایی بی‌فایده، از بین رفتن حرمت‌ها، هتاک‌ی و ضرب‌و شتم، اختلافات و تعارضات حل‌نشده‌ای هستند که در نهایت به جدایی و طلاق زن و مرد منجر می‌شوند. در صورتی که پای فرزندان نیز در یک رابطه نافرجام در میان باشد، اوضاع پیچیده‌تری شود و واکنش‌های هیجانی زوج‌ها به طلاق، تأثیراتی جبران‌ناپذیر بر آن‌ها می‌گذارد.

## بچه طلاق، یتیم واقعی است

مسئله جدایی برای کودکان همیشه سخت و سهمگین و پرخطر است، اما در سال‌های گذشته متأسفانه به مسئله‌ای رایج بدل شده و نگاه سنگین جامعه به خانواده‌ای که از هم پاشیده است، همیشه بر سر فرزندان سنگینی خواهد کرد. حالا قبح این امر را در شصت سال پیش تصور کنید. جامعه‌ای که به موضوع طلاق و زوج‌مطلقه و فرزندان آن‌ها منفی‌ترین نگاه ممکن را دارد. نهمه‌زن شصت و پنج ساله‌ای است که در هفت سالگی شاهد جدایی والدینش بوده است؛ کلاس اول بودم. تازه خواهردار شده بودم و هر روز به ذوق دیدنش از مدرسه می‌آمدم. آن روز آمدم خانه و با این جمله خندم‌کاران، دنیا روی سرم خراب شد که «ناهارت توی آشپزخونه ست و مامانت برای همیشه رفت.» سال‌ها از این موضوع گذشته، اما از رنج و دردش کاسته نشده است. در همه مراحل زندگی‌ام مشکلاتی داشتم. به نسبت هم سن و سال‌هایم دیر ازدواج کردم. فاصله عقد و عروسی فقط ۲۰ روز



شد، چون زن پدرم کار داشت و نمی‌توانست قضیه را به چند ماه بعد موکول کند. این یکی از هزاران موقعیت‌هایی بود که آرزو کردم کاش مادرم بود. البته بگویم که اگر خواستگار می‌آمد، برای خودمان یا خواهرهای دیگر یا به خواستگاری می‌رفتم برای برادرها. باید خیلی چیزها را توضیح می‌دادیم و برای خانواده مقابل سؤال می‌شد که آیا این دختری یا پسر اهل زندگی هست یا مثل پدر و مادرش در اختلافات و مشکلات به فکر طلاق است. کنجکاو می‌شدند که دلیل طلاق چه بوده است، به ویژه وقتی متوجه می‌شدند هر دو خانواده سالم و موجه بودند. خیلی‌ها که نمی‌خواستند یک فرزند طلاق همسرشان یا عروس یا دامادشان باشد، وقتی مطلع می‌شدند، منصرف می‌شدند. خلاصه فرزند طلاق بودن مثل یک مهر است که به پیشانی فرزندان می‌خورد و تا آخر عمر می‌ماند. تازه این‌ها آثار اجتماعی آن است و عوارض روانی و روحی آن خیلی بیشتر و مهم‌تر است.

## ما را وارد جنگ نکند



شعور و آگاهی را داشته باشند که در احترام و مسالمت آمیز به زندگی مشترکشان پایان دهند. ما بیشتر از آنکه از طلاق والدینمان آسیب دیده باشیم، از حرمت‌هایی که شکسته شد، از جنگ و جدل‌های دائم، از بی‌محلی‌های پدر و فشارهای مالی به خانواده، از تحلیل رفتن توان مادر، از بی‌آبرویی‌های پیش‌اقوام و همسایه‌ها و اول‌اختلاف، پدر و مادر ما بچه‌ها را وارد جنگ خودشان نمی‌کردند. اگر حتی فقر و سکوت پیش می‌گرفتند و اجازه می‌دادند قانون برایشان تصمیم درست بگیرد، شاید روح و روان ما حالا تاین حذر و تجور و زخمی نبود.

حادثه بیست و یک ساله آخرین فرزند زن و مردی است که چندین سال در کشاکش جدایی و طلاق بدترین روزهای ممکن را برای فرزندان خود ساختند. دختری که باید در روزهای ابتدایی جوانی از حمایت عاطفی پدر و مادر و پشتیبانی‌های مالی پدر بهره‌مند می‌بود، اما در زجر بی‌پناهی و بی‌پولی به سر برده و روزهای تاریک و سیاه خانه به قول خودش از او دختری دل‌مرده و افسرده ساخته است که هیچ امیدی به آینده ندارد؛ از پنج شش سال پیش که مادر به پدرم مشکوک شد و حرف خیانت وسط آمد، پدرم قضیه را علنی کرد و مادرم تقاضای طلاق کرد، اما پدرم راضی نمی‌شد که مادر را طلاق دهد، باینکه هیچ‌کدام از وظایف پدری و همسری را در خانه انجام نمی‌داد و عملاً ابراز می‌کرد که دوستان ندارد، چون از مادرمان حمایت کردیم. چند سال وسط یک جنگ دائمی بودیم؛ روزها شب‌هایی پرازنش و چالش، بماند که در اصلی‌ترین

خانم محمدی مدیر یکی از مدارس مشهد است. او تا به حال با دانش‌آموزانی روبه‌رو بوده است که والدینشان از هم جدا شده‌اند و با آسیب‌های روحی و روانی آن‌ها آشنا ست. او می‌گوید: کوچک‌ترین اختلافی که بین والدین رخ می‌دهد، علائم آن در بازه زمانی کوتاهی روی دانش‌آموزان بروز داده می‌شود. بعضی از دانش‌آموزان خودشان را از سایر هم‌کلاسی‌هایشان جدا

می‌کنند و در واقع گوشه‌گیر می‌شوند. بعضی هم که با افت شدید درسی روبه‌رو می‌شوند، بعضی افسرده می‌شوند و حتی پر خاشاگر که همه ناشی از اختلاف والدین با یکدیگر است. او در حرف‌هایش بیان می‌کند: کودک هر موقع به فکر حرکت و تلاش روبه‌جلو باشد، به سمت پدر سو می‌گیرد و هر موقع اضطراب می‌گیرد، به سمت مادر حرکت می‌کند. در پدیده طلاق

عمری زندگی، در جایی از درون ما و ناخودآگاه ما مانده باشد و خودمان بی‌خبر باشیم. من کودک بودم که والدینم رهایم کردند و بعد همیشه دعا داشتند که من مال کدامشان هستم! من پیش مادر بزرگ‌ها بزرگ شدم و هیچ وقت یک کودک معمولی مثل بقیه نداشتم. همیشه حس له شدن زیر آوار داد و فریاد آن‌ها را داشتم. از اواخر نوجوانی به بهانه درس و کار آمدم به شهر بزرگ و مستقل شدم. به پدر و مادرم گفتم دیگر دست از سرم بردارید و به خیال خودم داشتم خودم را از آن چالش‌ها دور می‌کردم و فکر کردم که راحت شدم. اما می‌بینم اثرات آن همه فشارها هنوز هست و من نمی‌دانستم!

## کودکی له‌شده زیر آوار دعا

چیس‌ت؟ خندیدم و گفتم اکنون هیچ اضطرابی ندارم! گفت چرا، چیزی هست که باعث فشار و اضطراب شده است. از نتایج آزمون چیزهایی متوجه شده‌ام. من ساکت بودم و داشتم فکر می‌کردم که بی‌مقدمه پرسید فرزند طلاق هستی، درست است؟ خشکم زد. خیلی تعجب کردم. چون تقریباً درآمد‌های اطرافم کسی از این موضوع اطلاع نداشت و سال‌ها حضورم به شکل تنهایی در این شهر بزرگ این موضوع را از یاد خودم هم برده بود. می‌خواهم بگویم ما فرزندان طلاق فشارهایی را تحمل کردیم که شاید بعد

حسام بیست و هفت ساله است. وقتی فقط پنج سال داشته است، پدر و مادرش از هم جدا می‌شوند. اما با وجود جدایی، تا سال‌ها درگیر دعوی والدینش بوده است. وقتی از او می‌پرسم بعد از این همه سال با جدایی والدینش کنار آمده یا آن را فراموش کرده است، به قضیه جالبی اشاره می‌کند: برای یک مصاحبه شغلی باید از این آزمون‌های معمول روان‌شناسی می‌دادم. روز مصاحبه وقتی روان‌شناس نتایج آزمون را نگاه می‌کرد و هم‌زمان از من سؤال‌اتی می‌پرسید. ناگهان گفت دلیل این اضطراب شدیدت

## کارشناس ارشد خانواده از آثار و عواقب طلاق بر فرزندان می‌گوید

# ناامنی، افسردگی، دوری از اجتماع



وقتی ناگهان کودک نبود یکی از والدین را احساس می‌کند، بی‌قرارتر و عصبی‌تر می‌شود، احساس ناامنی می‌کند و وابسته‌تر می‌شود. در نتیجه بیشتر کودک مختل می‌شود و به نقطه عطف قبلی پس‌رفت می‌کند. مثلاً کودکی دوساله که یک سال است بیست‌انک استفاده نکرده است، دوباره به آن تمایل پیدا می‌کند. آغوش بیشتر و انتقال حس امنیت در این سن بسیار مهم است. اگر کودک قبل از طلاق روال و روتین خاصی داشت، باید به تداوم هرچه بیشتر و بهتر آن کمک کرد و والدین حتی پس از جدایی باید درباره آن

وقتی ناگهان کودک نبود یکی از والدین را احساس می‌کند، بی‌قرارتر و عصبی‌تر می‌شود، احساس ناامنی می‌کند و وابسته‌تر می‌شود. در نتیجه بیشتر کودک مختل می‌شود و به نقطه عطف قبلی پس‌رفت می‌کند. مثلاً کودکی دوساله که یک سال است بیست‌انک استفاده نکرده است، دوباره به آن تمایل پیدا می‌کند. آغوش بیشتر و انتقال حس امنیت در این سن بسیار مهم است. اگر کودک قبل از طلاق روال و روتین خاصی داشت، باید به تداوم هرچه بیشتر و بهتر آن کمک کرد و والدین حتی پس از جدایی باید درباره آن

میانجی یا مشاور طلاق بررسی شود و کودک از مجادلات دور نگه داشته شود. بهترین حالت این است که والدین هر دو به عنوان حامیان با محبت، فعالانه در زندگی او حضور داشته باشند، اما اگر موقعیت به شکلی است که می‌توان نام خشونت خانگی بر آن گذاشت، بهترین چیز برای فرزندان ممکن است غیبت یکی از والدین باشد.

نوجوانی و نقش ناامنی میانجیگری وقتی فرزندان دوران نوجوانی را سپری می‌کنند، درک عمیقی از آنچه در خانه در حال وقوع است دارند. به ویژه وقتی آشفتگی زندگی و خانه را در بر بگیرد، حتی آن‌ها نقش میانجی را بازی و سعی می‌کنند اختلاف والدینشان را حل و فصل کنند. آن‌ها درباره طلاق والدین احساس گناه نمی‌کنند. اما به نظرشان با هم بودن به هر قیمتی بهترین راه است. نوجوانان خودمحورند و برخلاف دوران ابتدایی، زندگی آن‌ها بیشتر در خارج از خانه است. شاید آن‌ها نگران این باشند که طلاق والدین زندگی اجتماعی آن‌ها را تحت تأثیر قرار دهد و وجهه آن‌ها در میان دوستانشان خدشه دار شود. در این سن، باید درباره افکار و احساسات نوجوان با او صحبت شود و باید بیشتر شنونده بود تا گوینده. حفظ رابطه دوستانه میان والدین و نوجوان، صرف نظر از اینکه چه اختلافات و مشکلاتی میان زن و شوهر است، از مهم‌ترین مسائلی است که باید به آن توجه کرد. در دلد کردن و دوطرف بافرزند نوجوان و او را در جریان دعا و اختلافات گذاشتن، باعث ایجاد تصویری بد از والدین در ذهن او خواهد شد که ترمیم آسیب‌های روانی نشنفته از این امر، بعدها با سختی فراوانی همراه خواهد بود.

زیادی مانند مشکلات خواب را برایشان به دنبال دارد. برای کاهش تأثیرات منفی در این سن تا جایی که ممکن است نباید در حضور فرزندان دعا کرد، به ویژه دعا‌های پرسروصدا و حاوی الفاظ نادرست.

۱۲ تا ۱۶ سالگی، سخت‌ترین رویارویی با طلاق همین سن به اندازه کافی بزرگ هستند و همه چیز را به خاطر می‌آورند. احساسات آن‌ها پیچیده‌تر شده و ممکن است گزاره‌هایی این چنینی به ذهنشان برسد: «اگر من رودوست دارم، چرانی تویند باهم بمونم! مگه من چی کار کردم؟ شاید چون کارهایی که خواستید رو انجام ندادم، دارید این کار رو می‌کنید! قول می‌دم بچه خوبی بشم! شاید دیگه من رودوست ندارم و برای همین از هم جدا می‌شن!» آن‌ها خودشان را دلیل اصلی جدایی شما می‌دانند و این احساسات می‌تواند به افسردگی کوتاه مدت یا بلندمدت منجر شود. اثرات آنچه در این سال‌ها اتفاق می‌افتد، می‌تواند بر سلامت عاطفی آینده آن‌ها تأثیر بگذارد. ممکن است گوشه‌گیر، منزوی و مضطرب شوند. قطعاً کودکانی که شاهد جدایی و از هم پاشیدن رابطه پدر و مادرشان هستند، بیشتر مستعد افسردگی هستند. کودکان با طلاق والدین با افت شدید تحصیلی روبه‌رو می‌شوند، عزت نفس کمتری دارند و در برقراری ارتباط با دیگران دچار مشکل می‌شوند، در ارتباط با هم سال‌ها خود پر خاشاگری از خود نشان می‌دهند و مشکلات رفتاری فراوانی خواهند داشت که همه این‌ها از علائم افسردگی در کودکان است. جزئیات طلاق یا جدایی باید پشت درهای بسته یا با کمک یک

صحبت کنند و به توافق برسند.

۳ تا ۵ سالگی، سن احساس گناه

در این سن کودکان درک بیشتری از محیط دارند. زیاد سؤال می‌پرسند و متوجه به امنیت و ثبات حضور والدینشان متکی هستند و به تجربیات و احساسات ناشناخته واکنش نشان می‌دهند. کودکان زیر سن دبستان یاد‌عوا‌ی والدین احساس گناه و فکر می‌کنند همه چیز تقصیر آن‌هاست و همین احساس گناه مشکلات



کودکان با طلاق والدین بافت شدید تحصیلی روبه‌رو می‌شوند، عزت نفس کمتری دارند و در برقراری ارتباط با دیگران دچار مشکل می‌شوند، در ارتباط با هم سال‌ها خود پر خاشاگری از خود نشان می‌دهند و مشکلات رفتاری فراوانی خواهند داشت که همه این‌ها از علائم افسردگی در کودکان است